

# خاورمیانه بوش و خاورمیانه مردم

اصلاحی در راهبرد

نگران وضعیت فلسطین و لبنان بودم. اسرائیل، مردم خاورمیانه را به ویرانه‌ای تبدیل کرده است. هر روز است که از آمار کربلای معلی و کربلای معلی می‌شنوایم. هر روز است که می‌شنوایم که در لبنان به تهران آمده‌اند. روزی منضموری کردیم که به فلسطین و خاورمیانه می‌رفتیم. با وی مشتاقانه به گپ راهبردی دوستانه نشستیم. آنچه می‌فرمودند بسیار جالب و گویا بود.

داشت. در انتخابات فلسطین ۷۰٪ مردم به حماس رأی دادند و به هر حال نظرشان انتقام از بازداشت‌ها و کشتاری است که اسرائیل از فلسطینیان می‌کند. بنابراین خط‌مشی حماس را تأیید کردند. در این وضعیت اسرائیل و امریکا بسیار شوکه شدند و کاندولیزا رایس گفت تعجب می‌کنم چرا مردم این‌گونه‌اند، ما چه کرده‌ایم که مردم از ما متنفرند.

ج - لبنان: حزب الله توانسته بود در یک وضعیت دموکراتیک خود را تثبیت کند؛ حتی بعد از رفتن سوریه جناح‌های مختلف نتوانستند حزب الله را - که هر آن تهدیدی علیه اسرائیل بود - خلع سلاح کنند و عملی شدن آن امکان



نداشت.

د - سومالی: در سومالی نیز اسلامگراها حاکم شدند و این نیز نگرانی امریکا و سیا را برانگیخت.

ه - ایران: در ایران شاهد پیروزی احمدی‌نژاد بودیم. واژه‌هایی که ایشان استفاده می‌کردند به گسترش پایگاه ایران در منطقه انجامید.

۲- بحران انرژی: برای اولین بار در نشست سران هشت کشور در اسکاتلند مسئله بحران انرژی و سرمایه‌گذاری در کشورهای نفت‌خیز مطرح شد، درحالی‌که تقاضا برای نفت در آینده بیش از عرضه خواهد بود، سرمایه‌گذاری متناسب در این حوزه نشده و در نتیجه شرایط به سمت بحران انرژی پیش می‌رود و این بحران به فشار روی امریکا می‌انجامد و امریکا فشار را به اسرائیل منتقل می‌کند، چرا که سرمایه‌گذاری از دو طریق ممکن است؛ یا کشورهای نفتی باید سرمایه‌گذاری کنند که آنها چندان انگیزه‌افزایش عرضه را ندارند زیرا به کاهش قیمت نفت می‌انجامد، یا باید خودشان سرمایه‌گذاری کنند که نیاز به ثبات، امنیت و بازگشت سرمایه دارد.

آنها می‌گویند این منطقه سراسر التهاب است. ۹۰٪ عربستانی‌ها طرفدار القاعده‌اند، باکمی دموکراسی در مصر، اخوان المسلمین رأی آوردند. معتقدند باید این التهاب خوابانده شود. منشأ این التهاب

میشمی: چند نکته در مورد این بحران - که می‌توان آن را فاجعه انسانی یا فراتر از آن قلمداد کرد - قابل ذکر است:

۱- وضعیت خاورمیانه: در ریشه‌یابی اگر نگاهی به منطقه بیندازیم، به نظر من تعادل منطقه به زبان اسرائیل به هم خورده چرا که:

الف - وضعیت عراق: ایران و امریکا درباره عراق در یک وضعیت استراتژیک موضعی نزدیک داشتند و نیروهای حاکم در عراق دارای روابط خوبی با ایران بودند. می‌توان از عدم حضور نیروهای ضدایرانی در آنجا مطمئن بود. همچنین حاکمیت و بخشی از مقاومت ضد اشغال در عراق به نفع ایران است و اسرائیل از این وضعیت نگران است.

بنا به تحلیل یک نشریه خارجی به نقل از رئیس موساد چنین ذکر شده که رزمنده‌هایی در عراق در حال تربیت هستند که بسیار خونسرد عمل می‌کنند و اگر به کشورهای خودشان برگردند ساختار شکن رژیم‌های خود (اردن، عربستان و...) خواهند شد و بعد از ایران اصلی‌ترین خطر برای اسرائیل‌اند. امریکامان می‌کرد رفتن جعفری و حضور مالکی به نفع او خواهد شد، ولی این‌گونه نشد. ضمن آن‌که ادامه سیر عراق به مذاکره ایران و امریکاکشید و این اواخر زلمای خلیل‌زاد دوباره مسئله مذاکره را مطرح کرد. آقای هاشمی در آخرین خطبه قبل از این فاجعه گفتند مذاکرات مبنای درستی پیدا کرده و باید مواظب بود از دو طرف کارشکنی نشود.

ب - فلسطین: اسرائیلی‌ها فکر می‌کردند مردم فلسطین به ادعای اولمرت مبنی بر خروج از سرزمین‌های اشغالی پاسخ درخوری خواهند داد، اما گویا مردم فلسطین شناخت دقیق‌تری از اسرائیل داشتند و چپ و راست آنجا را چپ و راست واقعی قلمداد نمی‌کردند، بلکه پادگانی می‌دانستند. فلسطینی‌ها بر این باور بودند که خروج از غزه ناشی از مقاومت آنها طی چند دهه گذشته است، نه منت اسرائیل بر آنان. اسرائیل چاره‌ای جز خروج نداشت، حتی زمینه‌های خروج از غزه در خود اسرائیل وجود

۱۳۹۲  
۲

قلدری‌ها و عرب‌ده‌کشی‌های اسرائیل است که دیگر ناسیونالیسم عرب را به جوش آورده و این موضوع فشار زیادی روی سران عرب ایجاد می‌کند که آنها فشار را به آمریکا و آمریکا نیز به اسرائیل منتقل می‌کند، به نظر من، خروج از غزه - به جز زمینه‌ای که در داخل اسرائیل داشت - ناشی از بحران انرژی هم بود؛ قابل توجه این که خلیل زاد، بوش، رایس و... همگی عضو شرکت‌های نفتی اند.

همزمان با خروج از غزه صحبت‌های احمدی نژاد اتفاق افتاد، قرار بود بعد از خروج از غزه اوضاع در منطقه عادی شود چنان‌که قطر، عربستان و پاکستان هم می‌خواستند روابط زیادی با اسرائیل برقرار کنند و مشرف - رئیس‌جمهور پاکستان - نیز در جامعه یهود آمریکا سخنرانی کرد. اما بسیج توده‌ها و این که اگر هولوکاست در آلمان اتفاق افتاد، چرا اسرائیل در آلمان به وجود نیامده، منطق‌هایی در کشورهای عرب ایجاد کرد که نتیجه دلخواه را نگرفتند. اینها همه به لحاظ افکار عمومی مسلمانان و اعراب به زبان اسرائیل بود.

۳- آهنگ رو به رشد مذاکره ایران و آمریکا: من در چندین نشریه خوانده‌ام که به‌طور قطع

نظامیان آمریکا در برابر دیک‌چنی و رامسفلد، وزیر دفاع این کشور ایستاده‌اند و بوش را متقاعد کرده‌اند که حمله به ایران اعم از اتمی یا غیراتمی عملی نیست و روند مذاکره چند ماهی است که قوت گرفته است. سرمقاله‌نویس واشنگتن پست - آقای دیوید ایگنتیس - روی مذاکره با ایران تأکید دارد. برژینسکی، کیسینجر و حتی برخی از جمهوری خواهان صحبت مذاکره با ایران را مطرح کردند و گفتند آمریکا که با چین، روسیه و کره شمالی مذاکره می‌کند، چرا با ایران مذاکره نمی‌کند؟! روند در پنجاه سال گذشته این گونه بوده که هرگاه بین آمریکا و اعراب و ایران اتحادی پیش آمده، اسرائیل فضا را نظامی کرده و به اصطلاح بازی را به هم زده است. اسرائیل برای برقراری تعادل به نفع خویش، ابتدا از فلسطین شروع کرد و وضعیت کاری، درآمد و کمک‌هایی که به سمت‌شان می‌آمد را محدود کرد و فشارهایی به آنها وارد کرد و طی ۱۵ روز حملات اسرائیل به غزه تعداد زیادی از بی‌گناهان غزه را کشت تا حدی که تمام جناح‌های فلسطین هم قسم شدند و در یک عملیات اعجاب‌انگیز به یک پاسگاه مرزی، کانال زدند و یک سرباز را گروگان گرفتند. به خاطر این درگیری مرزی، اسرائیل بسیاری از اعضای کابینه را ربود و با تمام قوا به یک دموکراسی که مورد تأیید جهان بود هجوم برد. ۶۵۰ ناظر بین‌الملل، روند انتخابات فلسطین را تأیید کرده بودند، بنابراین از آنجا که اسرائیل ابایی از حمله به یک دموکراسی که روبروی غرب و ادعای خود اوست ندارد، قابل پیش‌بینی بوده که لبنانی که شورای امنیت روی آن قطعنامه ۱۵۵۹ را صادر کرده، حمله کند. حمله به لبنان قابل پیش‌بینی بود. به نظر من گروگان‌گیری حزب‌الله از اسرائیل در خط ایران، سوریه یا هر رژیم عربی دیگری نبود و این فقط از یک نهضت مردمی که مصداقش حزب‌الله بود و گروگان‌های زیادی در دست اسرائیل داشت، برمی‌آمد. حمله اسرائیل قابل پیش‌بینی بود و با ابتکار خود حمله را زودرس کرد. یعنی شروع‌کننده واقعی اسرائیل

بود، هرچند در تاکتیک، حزب‌الله معرفی شد یا در فلسطین هم شروع‌کننده را فلسطینی‌ها معرفی کردند.

محمد عطایی: البته زمینه بحران در خود اسرائیل را هم باید در نظر گرفت.

میشمی: طی انتفاضه اول و دوم، سیر مهاجرت معکوس در اسرائیل به راه افتاد و رئیس‌گروه مردم‌شناسی دانشگاه اسرائیل گفت ۱/۲ میلیون نفر از شهروندان اسرائیل خط انتفاضه را قبول دارند که اسرائیل این پدیده را خطرناک‌تر از خود انتفاضه می‌داند.

عطایی: بیست درصد شهروندان اسرائیل به لحاظ نژادی عرب‌اند و سیاست‌های داخلی اسرائیل و تأکید فزاینده بر هویت یهودی موجب برانگیختن خصومت این بخش از شهروندان اسرائیل شده است که به نوعی خود را در این جامعه، شهروند درجه دوم می‌بینند. میشمی: غیرعرب‌ها هم هستند. اما حزب ندارند و این ناشی از سرشماری خود اسرائیلی‌هاست. در اسرائیل هم خط میان‌روی وجود دارد، اما میان‌روی داخل یک پادگان! یعنی میان‌روهای اسرائیل از تندروهای جاهای دیگر تندترند.



محمد عطایی

عطایی: این نکته در تحلیل سیاست‌های اسرائیل دارای اهمیت است. برای نمونه، قبلاً حزب کارگر و حزب لیکود به این نتیجه رسیده بودند که مادر غزه مشکلات اداری داریم و هزینه نگاه داشتن آنجا بیشتر از منافع آن است؛ که این نیز دلیلی دیگر بر خروج از غزه بود.

میشمی: هنگام خروج نیروهای اسرائیلی از غزه، اهالی شهرک نشین‌ها در حال گریه به سربازان اسرائیلی می‌گفتند که "شما به خدا و تورات خیانت می‌کنید." اسرائیلی‌ها یک هفته تمام با تبلیغات صحته‌های خروج را نشان دادند که یعنی اسرائیل در حال انجام فداکاری بزرگی است تا کشورهای منطقه هم گام‌هایی در مسیر نزدیکی به اسرائیل بردارند.

عطایی: با توجه به تحولات و شرایط بعدی در دولت خودگردان و در لبنان، احتمالاً رهبران اسرائیل بر این باورند که تثبیت اسرائیل هنوز به یک نقطه قابل قبول نرسیده، درحالی که درگیری آن با فلسطینی‌ها ادامه دارد، در منطقه، ایران به سمت غنی‌سازی و به گمان اسرائیلی‌ها اتمی شدن پیش می‌رود که مسئله مهم دیگری برای اسرائیل است و تعادل را در منطقه به ضرر آنها به هم می‌زند.

میشمی: اسرائیل منتظر بود که آمریکا در برابر سیر غنی‌سازی در ایران یک حمله برق‌آسا به سایت‌های موشکی و اتمی ایران انجام دهد. سیمور هرش مقاله‌ای در نیویورکر (۱۰ ژوئیه ۲۰۰۶، ۱۹ تیر ۱۳۸۵) نوشته و در آن ضمن مصاحبه با تمامی ژنرال‌ها، او نقل کرده که آنها گفته‌اند ما بوش را قانع کردیم که خط چنی و رامسفلد - خط اسرائیل - عملی نیست. نظامی‌ها به بوش گفته‌اند که ما با وجود بهره‌مندی از یک میلیون نیرو در ایران هیچ اطلاع دقیقی در مورد ایران نداریم. از آنجا که حاضر نیستند تیر در تاریکی بیندازند، ارتش آمریکا بعد از تجربه عراق زیر بار یک حمله مجدد نمی‌رود. وقتی اسرائیل دید هیچ آمیدی به ارتش آمریکا نیست به این نتیجه رسید که خود، معادله را به نفع خود تغییر دهد و

منطقه را نظامی کند. افزون بر این که آمریکا از طریق قطعنامه های ۱۵۵۹ نتوانسته بود حزب الله را خلع سلاح کند. این کار را انجام داد اما برآوردها و گمانه زنی هایش اشتباه از آب درآمد.

**عطایی:** اسرائیل قصد حذف نظامی - سیاسی حماس و حزب الله را داشت و به گمان خودش می خواست این دو خطر فوری را در منطقه مهار کند.

**میشمی:** اسرائیل در تحلیل هایش همه چیز را در گروه ها و گروهک ها می بیند و فکر می کند تشکیل حزب الله یک گروه جدا از مردم مثل بسیاری از سازمان ها و دولت هاست و می تواند آنها را متلاشی کند. به خاطر

می آورم که امریکایی ها به ملک عبدالله اعتراض می کردند که چرا به حماس کمک می کند. او گفته بود اگر ما بخواهیم به مردم فلسطین کمک کنیم، راهی جز حماس نداریم، یعنی مطمئن می شویم که پول به دست مردم می رسد. عربستان هم سعی می کند به امریکا بفهماند که حماس یک تشکیلات مردمی است. حزب الله هم ضمن آن که یک گروه مردمی است، جزیی از پارلمان و ارتش لبنان نیز هست.

**عطایی:** حزب الله از ابتدای تشکیلش، وارد فعالیت های اجتماعی و فرهنگی شد. در جنوب لبنان، در بقاع و بیروت خدمات اجتماعی این گروه - حتی به مسیحیان و اهل سنت - بسیار گسترده بود. در خلال بازسازی لبنان، پس از پایان جنگ های داخلی، حزب الله با سازماندهی قوی و موثری ظاهر شد. ضعف دولت لبنان، فعالیت های این گروه را در دوران پس از جنگ در چشم مردم لبنان ارزشمندتر ساخت. این فعالیت ها توانسته پیوندهای اجتماعی حزب الله را عمیق تر کند و محبوبیت آن را به ورای مرزهای قومی و مذهبی در جامعه چندپاره لبنان برساند. سال گذشته شوراهاى شهر حزب الله - فکر می کنم در منطقه ضاحیه بیروت - از سوی سازمان ملل متحد به عنوان موفق ترین شورای شهر در سطح خاورمیانه شناخته و تقدیر شدند. بهر حال، وزن اجتماعی حزب الله، چالش مهمی برای مخالفان این گروه هست. مشابه همین وضعیت را حماس در مناطق فلسطینی و خصوصاً نوار غزه دارد. از این رو، علامت سوال بزرگی در برابر رویکرد ماشین جنگی اسرائیل در برابر حزب الله و حماس وجود دارد.

**میشمی:** به نظر من، امریکا با تمام انرژی و نیرو از این کار اسرائیل حمایت نکرده، چرا که خط امریکا، تشکیل و نظارت بر یک خاورمیانه دموکراتیک بزرگ است و این که به این دو دموکراسی (فلسطین و لبنان) حمله نظامی کند قابل توجه نیست. دعوی مرزی پیش آمده باید به وسیله کشورهای برادر و دوست و یا سازمان ملل حل می شد، آن هم بین سه کشور که از نظر امریکا، هر سه دموکراتیک هستند. تقریباً تمام سران غرب این نظر را تأیید کردند که واکنش متناسب با گروهان گیری دو نفر، نابودی یک کشور نیست و از این بابت اسرائیل حرفی برای زدن ندارد.

رایس از ابتدا تقریباً ساکت بوده و در راستای آتش بس حرکت کرده و حداقل در دفاع از اسرائیل افراطی نیست. البته دیپلماسی حزب الله هم فعال است و می گوید ما آتش بس را می پذیریم. امریکا هم تمام قطعنامه های سازمان ملل را اجرا کند؛ (۲۲۲، ۲۳۸، ۲۹۵ و ...).

**عطایی:** اگر بپذیریم که سیاست های امریکا در خاورمیانه با محوریت اسرائیل تعریف می شود و اسرائیل دژ استراتژیک امریکا در منطقه به شمار می رود، ابهاماتی درباره این بحث شما مطرح می شود. امریکا به متحدی نیاز داشت که تمام جناح هایش از آن خودش باشد و این کشور تنها اسرائیل می تواند باشد و از سوی ماهیت

یهودی آن به تضاد با امریکا منتج نمی شود، از سوی دیگر اسرائیل از موقعیت استراتژیک خاصی در منطقه برخوردار است. به نظر می رسد تجربه مصر سادات می تواند تأییدکننده این تحلیل باشد که اسرائیل نقش راهبردی و کاملاً متمایزی از دیگر شرکای منطقه ای امریکا، برای این کشور دارد. ظرف مدت کوتاهی، مصر ۱۸۰ درجه تغییر جهت داد و در اردوگاه امریکا قرار گرفت. این تجربه دردناک برای شوروی



سابق، یادآوری این نکته به امریکا بود که حتی نزدیک ترین متحدانش در منطقه نیز ممکن است روزی به همین شکل تغییر جهت دهند و این امر به نوعی تأکید بر اهمیت کار ویژه اسرائیل برای ابرقدرت امریکا در خاورمیانه است.

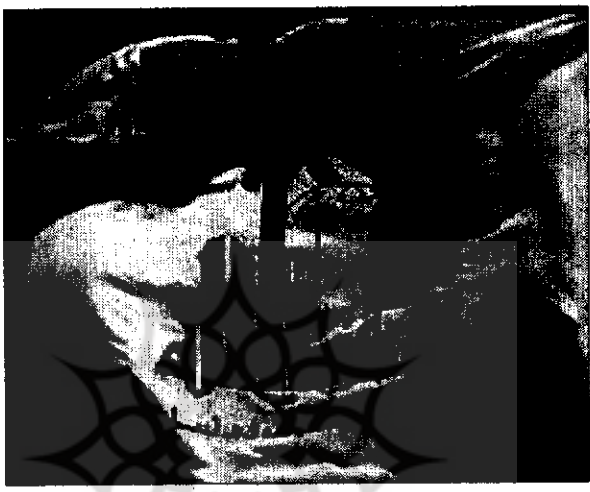
از زمانی که بوش بر سرکار آمد، امریکا به این باور رسیده بود که سرانجام موقعیت اسرائیل تثبیت شده، چرا که عربستان سعودی، مصر و اردن را با خود همراه کرده بود و در میان جریان های فلسطینی، برخی جناح های اصلی "واقعیت" موجودیت اسرائیل را پذیرفته بودند. بنابراین به نظر می رسید امنیت خاورمیانه جدید که با محوریت اسرائیل تعریف می شد، با خطر جدی روبرو نباشد. فقط چند کشور محدود مثل لیبی سابق، سوریه، عراق صدام و البته ایران، گروه هایی چون حزب الله و حماس وجود داشتند که مخالفت می کردند. امریکا چگونه می تواند به درگیری ها از نوع مسئله مرزی نگاه کند. یعنی آیا ضربه زدن به حزب الله بخشی از سیاست های امریکا نیست؟ آیا امریکا می تواند ببیند که حزب الله در لبنان محبوبیت پیدا کند و حاکم شود یا اخوان المسلمین در مصر! و یا حماس در فلسطین!؟

**میشمی:** این قابل پذیرش امریکا نیست اما آلترناتیو ش جنگ است که در عراق شد و برای افکار عمومی امریکاییان جمع بندی مثبتی نداشت. نتایج افغانستان هم رضایت بخش نیست. ژنرال ها و نظامیان امریکا و بویژه بازنشستگان ارتش نیز جمع بندی مثبتی از اشغال عراق ندارند. یعنی باید دید امریکا به جز تحمیل یک جنگ دیگر راهی دارد که این هم نتیجه ای ندارد. صاحب نظران امریکا با جمع بندی های خود به این نتیجه می رسند که جنگ نه تنها نتیجه نداده است بلکه کارکرد

تقریباً ۱۳۸۵  
۴

منفی داشته است. اما دولتمردان یهودی اسرائیل هویتی دارند که به راحتی - و حتی به سختی هم - نمی‌توانند به این تحولات تن دهند. وقتی بوش انتخاب شد شارون در مسجد الاقصی بلوایی به پا کرد و به ایجاد بحران انجامید و انتفاضه دوم شروع شد. با سرکار آمدن بوش، ایران منتظر لغو تحریم‌ها بود چراکه بوش نفتی بود. این بار هم اسرائیل این جنگ را در آستانه انتخابات مجلس سنای امریکا شروع کرده و آگاهانه است و معمولاً در آستانه انتخابات اگر کسی هم مخالف اسرائیل باشد چیزی نمی‌گوید، چراکه رأی یهودی‌ها هم مورد نیاز است. انتخابات آبان امریکا - انتخابات سنا - برای هر کدام از جریان‌های امریکا توأم با شکست

باشد، می‌تواند به شکست در انتخابات ریاست جمهوری هم بینجامد. به نظر من ایران هم می‌داند که امریکا خط آغاز جنگ ندارد و خط مذاکره هم که توسط رایس به طور رسمی عنوان شد. دیدیم با وجود سخنان بوش که ایران جزو محور شرارت است، وزارت امور خارجه امریکا اعلام کرد که ریاست جمهوری ایران انتخابی است. چنین تبصره‌هایی خط شرارت را کم‌رنگ و مذاکره را قوی نمود. آقای رفسنجانی هم در



نماز جمعه گفتند مذاکرات به جای خوبی رسیده، مواظب باشید از دو طرف کارشکنی نکنند. یعنی از آن سو نظامیانی چون جورج کیسی که اعلام کرد ایران در تمام مسائل عراق دخالت می‌کند اما ما مدرکی نداریم. کیسی و رامسفلد در مصاحبه‌ای مشترک با چنین موضع‌گیری‌هایی در واقع به خط مذاکره واکنش نشان دادند. در این سو هم تندروهای داخلی خودمان حاکمیت خود را در جنگ می‌بینند، یعنی هیچ‌کدام از این دو جناح به اضافه اسرائیل خواستار مذاکره مبتنی نیستند.

**عطایی:** یک تحلیل مطرح است که تهاجم اسرائیل را ناشی از بازی امریکا در منطقه می‌دانند. با توجه به صحبت‌های شما این مسئله قابل قبول نیست.

**میشی:** شاید از این وجه درست باشد که امریکا از آنچه می‌گذرد خبر داشته، اما نمی‌تواند دولت یهود را قانع کند که درگیر نشود؛ لذا صبر می‌کند تا وارد عمل شود و می‌گویند اگر موفق شده که به نفع ما هم هست اگر هم ناموفق بود که به پای میز مذاکره می‌آید. ۱۸۰۰۰۰ نفر مهاجر از شمال اسرائیل به بندر ایلات و عقبه رفته‌اند و هر روزه صد تا پانصد میلیون دلار خسارت اقتصادی به این کشور وارد می‌شود. این مسائل آنها را سر عقل می‌آورد. آنها در حال حاضر عقلانیتی جز غرور و هویت جو دانیسم ندارند. در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ تمام جناح‌های اسرائیل (یعنی یهودی‌ها، دولتمردان اسرائیل و صهیونیست‌ها) یک دست بودند. امریکا هم به آنها کمک اطلاعاتی کرد و مصر را نیز فریب اطلاعاتی داد. امریکایی‌ها به مصر اطلاعاتی دروغ دادند مبنی بر این که دیگر جنگ نمی‌شود و هواپیماها به آشیانه‌ها برگشتند و ژنرال‌ها در حال بستنی خوردن بودند که حمله اسرائیل شروع شد، ولی در اکتبر ۱۹۷۳ که

نیکسون نفتی سرکار و به اعراب نزدیک‌تر بود، گفته می‌شد سه نفر در وزارت خارجه امریکا دستگاه اطلاعاتی اسرائیل را خام کرده بودند که مصر حمله کرد و به نفع مصری‌ها هم تمام شد. امریکا با این کلک‌های اطلاعاتی هر وقت بخواهد به نفع یک طرف عمل می‌کند. پرسش اینجاست که چرا رایس که دستگاه رسمی سیاست خارجه است تاکنون که ۱۰ روز از حمله اسرائیل به لبنان می‌گذرد سکوت کرده و به نفع کسی حرفی نزده است؟ به نظر من در حال پیش‌بردن یک دیپلماسی جدید در منطقه است. اگر طرفداری افراطی کند شکست می‌خورد، باید قدری معقول باشد؛ چون توان جنگ موفق - و نه تخریبی - در خاورمیانه ندارند. بیلان عراق که به جز جنگ فرقه‌ای شیعه - سنی چیز دیگری نبود.

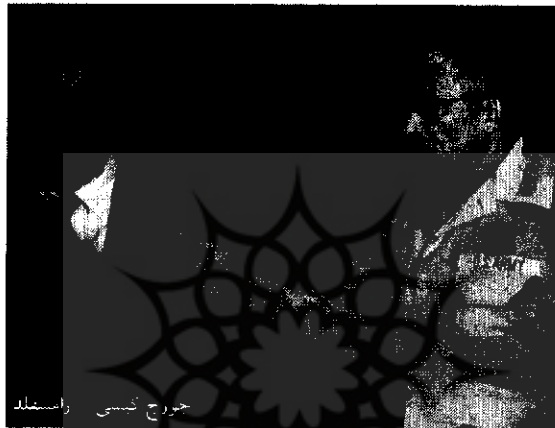
**عطایی:** شاید بتوان گفت که اسرائیل با این کار امریکا را در عمل انجام شده قرار داده است. **میشی:** البته، چرا که حرکت نظامی عمدتاً نیاز خود اسرائیل است. امریکا از طریق شورای امنیت و فرانسه گام‌های استواری برای خلع سلاح حزب‌الله برداشته بود. خط آنها عمل از طریق دولت لبنان، مسیحیان، جمیل، جنبلاط،

جمع‌وج... بود که با بسیج آنها، حزب‌الله را تحت فشار قرار دهند. به نظر من خط امریکا و فرانسه - که مبتکر قطعنامه ۱۵۵۹ بودند - حمله نظامی نبود. دیدیم که سوریه راه هم از طریق عمل دیپلماتیک و سیاسی شورای امنیت، از لبنان خارج کردند.

**عطایی:** فاز نظامی کنونی علیه حزب‌الله را به هیچ وجه نمی‌توان جدا از روندهای پیشین حاکم بر مناسبت اسرائیل و لبنان فهمید و تحلیل کرد. این فاز در واقع ادامه فاز سیاسی است که بعد از ترور رفیق حریری شروع شد و هدف اصلی و عمده آن، خلع سلاح حزب‌الله و تغییر آرایش قواد در عرصه سیاسی لبنان بود. پس از ترور حریری در وهله اول سوریه را از لبنان اخراج کردند و سپس خلع سلاح حزب‌الله را مطرح کردند. اما پس از چند ماه نیروهای مخالف سوریه و همین‌طور امریکا و اسرائیل متوجه شدند که روند سیاسی داخل لبنان به تثبیت موقعیت حزب‌الله انجامیده است، برای نمونه جریان مستقل وضعیت پارلمانی‌اش زیر سوال بود، میشل عون به عنوان مهم‌ترین رهبر سیاسی مسیحیان لبنان، به ائتلاف کاملی با حزب‌الله رسیده بود و بیشترین شانس را برای کرسی ریاست جمهوری این کشور داشت. اسرائیل این روند را روند تثبیت حزب‌الله می‌دانست، در نتیجه برای مهار خطر استراتژیکی چون حزب‌الله شاید چاره‌ای جز گشودن فاز نظامی نبود. در واقع در ادامه همان روند سیاسی یک‌سال گذشته فاز نظامی گشوده شد تا شاید از این طریق حزب‌الله تضعیف شود و به کمک جریان‌هایی چون جنبلاط و جمع‌وج یک حاکمیت بی‌خطر برای اسرائیل در لبنان بر سر کار بیاید، از این زاویه می‌شود به این نتیجه رسید که امریکا و اسرائیل در این جنگ زمینه‌های مشترکی دارند.



مذاکره کند. کانال‌های مذاکره هم متعدد شده‌اند. یک بار سعود الفیصل و دو بار سفر عبدالله گل به ایران به نظر می‌رسید در راستای میانجی‌گری بین ایران و آمریکا باشد، ایران و ترکیه در حال حاضر وحدت زیادی روی عراق دارند، نخست بر سر یکپارچگی و جلوگیری از تجزیه آن، دوم روی پ.ک.ک. (P.K.K.) و سوم روی قبرس که ایران هم در آن مورد در حال نزدیکی به موضع ترکیه است. به نظر می‌رسد احمدی‌نژاد و خاتمی در بین مردم ترکیه محبوبیت زیادی دارند و اینها همه دلایلی بر مسئله دارشدن توده‌های منطقه با اسرائیل و امریکاست. در سفر وزیر امور خارجه اسرائیل به ترکیه، خبرنگاران از او پرسیده بودند که چرا شما با وجود اتمی بودن عضو NPT نمی‌شوید، لیون گفته بود: "نمی‌فهمم"، خود عبدالله گل ترجمه کرده بود باز تکرار کرده بود "نمی‌فهمم" مترجم سفارت اسرائیل هم ترجمه کرده بود باز هم جواب قبل را داده بود. سرانجام یک مترجم دیگر آورده بودند و خانم لیون از دست خبرنگاران گریخته بود. خانم لیون در ترکیه حتی از انجام یک مصاحبه مطبوعاتی عاجز است و خودشان هم می‌دانند معادلات منطقه به نفعشان نیست، مگر این که با نظامی کردن، لبنان را تصرف کنند، بعد آهسته‌آهسته امتیاز بگیرند و عقب بروند. یعنی اشغال کنند بعد به



جورج کسبی راسنفلد

مرگ بگیرند که به تب راضی شوند.

**عطای:** تصویر کلی که شما درباره سیاست امریکا ارائه می‌دهید این است که امریکا اگر موافق نبوده اما بدش هم نمی‌آید که اسرائیل پیروزی کسب کند. از این منظر آیا باز تاب تضادهای درون حاکمیت امریکا را در سیاستش در برابر حمله اسرائیل شاهد هستیم؟ آیا می‌توان گفت که اختلاف نظر میان وزارت خارجه امریکا و تندر و های حاکم در این کشور درباره حمله اسرائیل به لبنان، باز تاب اختلاف نظر در قبال یک سیاست منسجم در برابر ایران و سوریه نیز هست؟ بدون شک روند کنونی در لبنان و وضعیت حزب‌الله هرگونه که رقم بخورد بر وضعیت ایران و سوریه به‌طور مستقیم تأثیر خواهد داشت. به عبارت دیگر، اگر حزب‌الله از لحاظ نظامی، سرکوب شود، تندروها و جناح‌های طرفدار اسرائیل در امریکا زمینه عملی و نظری برای برخورد نظامی با ایران و سوریه را بیش از پیش فراهم خواهند یافت.

**میشمی:** امریکا از روش شناخت تجربه و خطا استفاده می‌کند. آنها صاحب‌نظرانی دارند که جمع‌بندی کنند. به هر حال بدون اطلاع درست و با دوشاخک دروغ سلاح اتمی و القاعده به عراق حمله کردند و دولت لائیک عراق را که ربطی به القاعده و سلاح اتمی نداشت بر انداختند. این حمله برای ارتش و دستگاه اطلاعاتی امریکا خبط بزرگی بود و به همین علت اعتبار بوش در امریکا پایین آمده و ارتش هم زیر بار چنین ننگی رفته که باز بچه میان دو دروغ شده است. بعد هم با تظاهرات گسترده در دنیا از جمله تظاهرات دو میلیون نفری لندن رو به رو شد و این یعنی از دست رفتن اعتبار.

**میشمی:** به هر حال امریکه موافق است و دلش می‌خواهد حزب‌الله حذف یا خلع سلاح شود. صحبت‌های بوش در بین سران هشت کشور نشان‌دهنده نفرت آنهاست و حتی جناح‌های میانه‌روتر امریکاهم نسبت به حزب‌الله حساسیت دارند و از آن متنفرند. ولی این که آیا حذف حزب‌الله از طریق نظامی ممکن است، محل مناقشه است. امریکانیرو وارد منطقه کرده ولی ناکافی است و آن جریان رادیکالی که بعد از حمله به عراق قوت گرفت را بزرگ‌ترین خطر برای خود می‌دانند. امریکا یک ابر قدرت است و بحران انرژی برایش اهمیت دارد، اسرائیل این حساسیت را ندارد. بحران انرژی با اعراب و مسلمین ارتباط پیدا می‌کند، چرا که بالاخره دو سوم ذخایر نفت دنیا در این منطقه است. در حالی که مخازن نفت دنیا نیمه دوم عمر خود را می‌گذرانند، همه امید آنها این است که این نفتی که با فشار خودش بالا می‌آید از اینجا استخراج کنند و ببرند چرا که ایجاد جایگزین برای نفت مدت‌ها طول می‌کشد و بسیار گران تمام می‌شود. سنای امریکا تصویب کرده که تمام اتومبیل‌های امریکایی در هر ۱۰۰ کیلومتر نباید بیش از ۳/۵ لیتر مصرف سوخت داشته باشند. این یک انقلاب در صنایع امریکا خواهد بود و حساب کرده‌اند که روزی ۲/۵ میلیون بشکه در روز واردات نفت کمتر می‌شود تا

وابستگی به اعراب و مسلمین کمتر شود. این یک چشمه از فشار به امریکا و غرب است که اسرائیل چنین فشاری را حس نمی‌کند و به هر حال دیگر ناسیونالیسم عرب هم از عریده‌کشی‌ها و تحقیر کردن‌های اسرائیل به جوش آمده و دولت‌های عرب را درگیر تروریسم داخلی کرده است. امریکا هم با آنها در حال جنگ است. گزارشی که خود اسرائیل به امریکا داد، این بود که از سقوط بشار اسد جلوگیری شود، چرا که اگر اسد ساقط شود بنیادگرایی اسلامی جایگزین آن می‌شود. یعنی از یکسو به ادعای آنها سرانجام، خاورمیانه بزرگ دموکراتیک است که جلوی تروریسم را می‌گیرد ولی از سوی دیگر وقتی دو کشور دموکراتیک فلسطین و لبنان وارد یک جنگ مرزی شود، موجب رشد تروریسم می‌شوند. بنابراین کل سیاست خاورمیانه بوش زیر سوال می‌رود. امریکا از طریق شورای امنیت و قطعنامه ۱۵۵۹ سعی کرد که حزب‌الله را به‌طور دموکراتیک حذف نماید، اما حزب‌الله در همین سیر حتی بدون سوریه تثبیت شده و از اتفاق، قدرت بیشتری پیدا کرد. رابین این موضوع را می‌بیند و می‌خواهد مشریک دیپلماسی در منطقه باشد که دارای منطقی به ظاهر منسجم است تا بتواند روشنفکران خاورمیانه را هم جذب کند، لذا با جنگ نمی‌تواند چنین کند. اگر راه جنگ معطوف به نتیجه بود، حضور ناتو، امریکا و این همه نیرو در افغانستان باید نتیجه مثبت می‌داد.

کرزای افسرانی را که روسای قاچاق مواد مخدرند در جبهه می‌دهد و ژنرال می‌کند. یعنی حاکمیت کرزای به سمت فساد می‌رود. از آن سو نیز طالبان استان به استان در حال پیشروی است و مجهر به موشک‌های استیونگر نیز شده است. امریکا از هر طرف که محاسبه کند، باید با ایران

اسپانیا از عراق خارج شد. ایتالیا در حال خروج است و روند به نفع آنها نیست. بوش در پی ارتباط با آلمان و مرکل، به دنبال این است که حداقل یک متحد قوی در اروپا داشته باشد. آنها ایتالیا و اسپانیا را اشغالگر راز دست دادند. در افغانستان نیز فرمانده نیروهای انگلیسی اعلام کرده که ما داریم مثل شوروی می شویم، ما قرار بود صلح بان باشیم اما وارد جنگ تن به تن شدیم و اگر وضع به همین منوال پیش برود شکست می خوریم. این گزارش در مجلس عوام انگلیس هم خوانده شده است. به هر حال با مجموع این عوامل، آنها به نتیجه رسیده اند که حمله نظامی به ایران را هر چند قبول دارند، عملی نیست، البته بحران انرژی را هم باید به این دلایل افزود. ایران در ۲۷ سالگی که از انقلاب می گذرد،

امن ترین کشور برای عرضه نفت بوده است و در حال حاضر جمع بندی نفتی ها این است که ما در عربستان، کویت، قطر، بحرین و امارات، امنیت نداریم، همچنین ویزوئلا که قسمتی از نفت آمریکا را تأمین می کرد، در حال ملی کردن نفت است و از نظر آنها امن نیست. امریکای لاتین در حال جهت گیری به سمت مبارزه با امریکاست و دولت های چپ در حال قدرت گرفتن هستند. آقای پارا وزیر نفت سابق ویزوئلا که کتاب "سیاست های نفتی" را در این زمینه

نوشته است گفته، امن ترین کشور برای سرمایه گذاری، ایران است؛ هم برای سرمایه گذاری و هم برای عرضه نفت در خلیج فارس، امریکا هم بحران انرژی دارد و هم بحران سرمایه گذاری در انرژی و با توجه به کارشناسی های انجام گرفته، این موکول به مهار نسبی اسرائیل است. امریکا خودش امروزه در منطقه حضور دارد و نقش اسرائیل کم رنگ تر شده و حتی اگر خودش هم حضور نداشته باشد، عراق می خواهد تولید نفتش را بیشتر کند، آن قدر این کشور تخریب شده که راهی جز این ندارد. تمام تولیدات خوابیده است و هر حکومتی در عراق باشد ناچار است تولید نفت را افزایش دهد؛ حال چه امریکا باشد چه نباشد، عربستان هم همین طور. یعنی بدون حضور ژاندارمی به نام اسرائیل، جریان نفت برقرار است. ایران هم هیچ گاه عرضه نفت را مختل نکرده. ضمن آن که باشعار "نفت بر سر سفره"، نه انگیزه تحریم نفت را دارد و نه دوست دارد تحریم شود. اما در مورد جناح های داخلی امریکا، جناح ایپاک - کمیته مشترک امریکا و اسرائیل - که طرفدار اسرائیل است معتقد است که به هر حال ایران تا چند سال دیگر اتمی می شود و هر کس خلاف آن ادعایی کند با او برخورد می کند، برای نمونه، آقای گاس - رئیس سیاهک دوست نزدیک بوش هم بود - گفت که ایران تا ده سال دیگر نمی تواند اتمی شود، با این وجود او را عوض کردند. یک ژنرال نیروی هوایی به جایش آوردند که یک ماه بعد گفت پنج سال دیگر ایران اتمی می شود. خود اسرائیل هم معتقد است این فاصله تنها دو سال است. اما به جز جناح چنی و رامسفلد که از مجاهدین خلق هم برای حمله به ایران حمایت می کنند، بقیه معتقدند که نمی توانند وارد جنگ با ایران شوند. رامسفلد

معتقد است مجاهدین متحد آنهاست، برخلاف جناح پاول و جناح وزارت خارجه که آنها را اسیر می داند، جناح چنی و رامسفلد پیوند جدی با اسرائیل دارند و در پیرویه مذاکرات با ایران این جناح است که مذاکره را مخدوش می کند. جان بولتون نیز جزو این جناح است و روشی متفاوت از وزارت امور خارجه دارد، با وجودی که اختلاف زیادی بر سر نصب او بود، بوش اصرار داشت که او نماینده امریکا در سازمان ملل باشد. آنها کار خود را می کنند اما دستگاه رسمی که باید واکنش نشان دهد، دستگاه وزارت خارجه است که به نظر من هنوز تمایلی به حمایت کامل از اسرائیل ندارد؛ چرا که امریکا با بمباران لبنان، حامیان، سیاستمداران لبنان و کشورهای عرب را از دست داد. به هر حال دستگاه های حامی به طور بنیادی زیادند و همه اسرائیل را تأیید می کنند، اما موضع رایس متفاوت است و این از منافع کل ابر قدرت امریکا بیرون می آید. مدتی است که به ابتکار رایس، یک جانیسه گرایبی را کنار گذاشته اند و می خواهند با متحدین اروپایی خود در شورای امنیت حرکت هماهنگ انجام دهند، همچون قطعنامه ۱۵۵۹ و در برخورد با ایران. بالاخره رویکرد به دیپلماسی و سازمان ملل و شورای امنیت در امریکا قدرت گرفته و این ناشی از یک جمع بندی است.



نشانه های زیادی وجود دارد که امریکا در حال حرکت به سمت دیپلماسی و مذاکره است. اسرائیل در منطقه در وضعیتی گیر افتاده که اگر این حمله موشکی حزب الله با حمله سوریه از بلندی های جولان، مصر و اردن هماهنگ می شد، اسرائیل عقب می نشست و ناچار از مذاکره می شد. عطای: مدتی پیش یک گزارش امنیتی از موساد منتشر شد که گفته بود خطر اصلی برای اسرائیل، مصر است نه ایران و سوریه، چرا که از نظر نظامی قدرتمند شده است. میشمی: با این حال حتی اگر حزب الله شکست هم بخورد، راهبرد منطقه را اصلاح کرده است. در عراق جنگ و کشتار وسیع فرقه ای اتفاق افتاد، ولی حزب الله شیعی این خط را اصلاح کرد و با حماس سنی مواضع مشترک گرفتند. عطای: با توجه به وضعیتی که از اوضاع امریکا و منطقه ترسیم شد، بهتر است در اینجا خود عملیات را به بحث بگذاریم و سپس به نتایج آن بپردازیم. میشمی: به نظر من تحلیل حزب الله این بوده است که وقتی اسرائیل به دموکراسی فلسطین حمله می کند که به سختی می شد به آن حمله کرد. حمله به لبنان حتمی بود. علیه فلسطین هیچ قطعنامه ای نبود و انتخاباتش توسط تمام ناظران بین المللی تأیید شده بود، در حالی که لبنان قطعنامه داشت و در آن بحث خلع سلاح حزب الله مطرح بود. حزب الله خوب فهمید که بعد از فلسطین نوبت خود او و سپس سوریه و ایران است. به نظر من از وقتی که نظامی های امریکا زیر بار نتوکان ها نرفته و خط مشی

نظامی حمله به ایران را عملی ندانستند، اسرائیل روی این موضع آمده که بال‌های ایران را برای امنیت خودش بزند. به نظر من همان‌طور که حسن نصرالله گفت، برنامه گروگان‌گیری را سوریه و ایران نمی‌دانستند، چرا که اگر می‌دانستند مانع حزب‌الله می‌شدند. این کشورها ابتکار حمله به اسرائیل را ندارند، اما این تصمیم درستی بود و زمانش هم زمانی بود که حماس و فلسطین زیر آتش بودند و کشورهای دنیا هم کمکی نمی‌کردند. لذا حزب‌الله به کمک آنها شتافت و خط‌مشی فرقه‌گرایی عراق را تضعیف کرد. تا قبل از این بین سنی و شیعه حتی در لبنان و سوریه اختلاف بود. سنی‌ها زرقاوی را قبول داشتند و شیعیان نصرالله را، در خود فلسطین هم همچین.

**عطایی:** بعد از ترور حریری، بسیاری از اهل سنت در سوریه و لبنان به مسئله از زاویه رقابت‌های شیعه و سنی نگاه می‌کردند. اشغال عراق و سرنگونی صدام هم این نگاه را تشدید می‌کرد. به اعتقاد آنها، مهلیس - رئیس تیم تحقیق بین‌المللی درباره ترور حریری - باید با ساقط کردن رژیم علوی حاکم بر سوریه، از دست رفتن عراق و از میان

رفتن رفیق حریری را به عنوان یک رهبر سنی عمده در جهان عرب جبران می‌کرد. این منطق شیعه - سنی دیدن تحولات، حتی بر گروه‌های سنی لبنانی مانند حرکت توحید شیخ سعید شعبان، که به‌طور معمول به حزب‌الله و جمهوری اسلامی نزدیک بودند، تأثیر گذاشته بود.

**میثمی:** خدام هم در سوریه نماد سنی‌ها بود و جنگ فرقه‌ای در حال اوج‌گیری بود. حسن نصرالله با حمله به اسرائیل سنی و شیعه را متحد کرد و راهبرد تصحیح شد. به دنبال این موضع علمای عراق اعم از سیستانی و یا اهل تسنن، حزب‌الله را تأیید و اسرائیل را محکوم کردند و ائتلاف یکپارچه عراق به امریکا هشدار داد که این فرقه‌گرایی‌ها زیر سر امریکاست. نوری مالکی - نخست‌وزیر جدید عراق - که مورد تأیید امریکا هم هست خواستار اخراج مجاهدین شد و این نمایانگر ضعف خطر امسفلد و چنی است که خواستار نگهداری مجاهدین به عنوان اهرم فشار و حمله به ایران بودند. این ضعف به معنای ضعف خط اسرائیل هم هست. بحران انرژی را هم نباید فراموش کرد. نوع زندگی امریکایی و تمدن امریکا بسیار وابسته به نفت است. امسفلد موقعی که نفت ۵۰ دلار شده بود گفت ما با این افزایش قیمت نفت، کل هزینه جنگ عراق را پوشش می‌دهیم. از آنجاکه اینها فراملیت‌های نفتی - تسلیحاتی هستند هرچه قیمت نفت گران شود سودشان بیشتر می‌شود. اصلاح خط استراتژی توسط حزب‌الله برای ایران هم خوب بود. بخشی از جمعیت ما از اهل سنت هستند. همچنین کردهای عراق باید نسبت به مواضعشان در مورد اسرائیل به بقیه ملت عراق توضیح دهند. مقتدا صدر به بارزانی گفته بود چرا با اسرائیل رابطه دارید، بارزانی پاسخ داده بود: "بنا نیست شما در امور داخلی ما دخالت کنید"، یعنی برای خودشان یک حکومت دارند. در حالی که سیاست خارجی با دولت فدرال است. در ترکیه هم علیه اسرائیل تظاهرات زیادی شد. دستاورد دیگر دفاع

حزب‌الله این بود که کشورهای عرب تا به حال نتوانسته بودند اسطوره شکست‌ناپذیری اسرائیل را شکست دهند، اما حزب‌الله با موشک‌های ساده بدون رادار این کار را کرد. مکانیزم عمل این موشک‌ها پرتابه‌ای است و پاتریوت‌های اسرائیل هم از مقابله با آنها عاجز بودند.

**عطایی:** برخی، خروج از بن‌بست سیاسی را انگیزه حزب‌الله در پس عملیات گروگان‌گیری دوسر باز اسرائیلی می‌دانند، در حالی که باید گفت قضیه برعکس است و این نیروهای مخالف سوریه (جریان سعد حریری، جنبلاط و جمع‌ج) بودند که با ایجاد شکاف در ائتلافشان، نتوانستند حزب‌الله را به حاشیه ببرند و حتی با برکناری امیل لحود به قول معروف کاخ ریاست جمهوری را از



چنگ سوریه خارج کنند. این مسئله، سرخوردگی اسرائیل و امریکا را از تحولات داخلی لبنان در پی داشت. با این وصف، چشم‌انداز پارلمانی و ریاست جمهوری در لبنان به نفع حزب‌الله پیش‌بینی می‌شد و اساساً در داخل، بن‌بست سیاسی، متوجه نیروهای مخالف سوریه بود و نه حزب‌الله. از سوی دیگر، این که حزب‌الله را مسبب جنگ و ویرانی

زیرساخت‌های لبنان می‌دانند، چشم بستن بر ابعاد استراتژیک تضاد امیان این گروه با اسرائیل و روندهای تاریخی حاکم بر این قضیه است. گفتن این که عملیات مرزی حزب‌الله چنین جنگ گسترده‌ای را به وجود آورد، شبیه تقلیل‌گرایی‌های تاریخی است که ماکس وبر در بحث از علیت در تاریخ، آن را نقد می‌کند و برای نمونه می‌گوید چطور می‌توان واقعه عظیم جنگ جهانی اول را به شلیک آن جوان صرب به سوی پادشاه پروس نسبت داد و ادعا کرد اگر وی چنین نمی‌کرد، جنگ اول جهانی رخ نمی‌داد. به اعتقاد من، در سطح استراتژیک، برخورد میان اسرائیل و حزب‌الله دیر یا زود، ده روز پیش یا شش ماه بعد، رخ می‌داد؛ چنانچه این برخورد با انقلاب فلسطین و سازمان آزادیبخش فلسطین در لبنان ۱۹۸۲ رخ داد.

در ۱۹۸۲ هم اسرائیل با خطر نیروهای متخاصم فلسطینی و چپ‌گرا در همین لبنان رو به رو بود. محور شارون - ایتان در دولت بگین، به دنبال نابودی سازمان آزادیبخش فلسطین و سرکار آوردن یک دولت طرفدار اسرائیل در لبنان و نهایتاً از میان بردن نفوذ فلسطین در لبنان بودند و سرانجام هم جنگ را با یک بهانه واهی شروع و تا قلب بیروت پیشروی کردند.

**میثمی:** بوش هم در سخنرانی‌اش شروع‌کننده را حزب‌الله دانست و گفت برای راه‌حل باید به دنبال ریشه بود، البته همین مضمون را در مورد فلسطینیان گفت.

**عطایی:** اتفاقاً وضعیت وحشتناک حاکم بر غزه و مناطق فلسطینی که دنیا عادت کرده چشم خود را در برابرش ببندد، بی‌پایه بودن این حرف را نشان می‌دهد. کشتاری که از فلسطینیان می‌شد و تخریب زیرساخت‌های آنها قبل از حمله مشترک گروه‌های فلسطینی و گروگان‌گرفتن یک نظامی اسرائیل بود. این سیاست تشبیه

دسته جمعی (Collective Punishment) یکی از ارکان سیاست خارجی اسرائیل است و هم‌اکنون نیز در لبنان پیاده می‌شود و ربطی به آغازگری نداشت.

**میشمی:** اسرائیلی‌ها قصد دارند آن قدر هزینه دموکراسی در فلسطین را بالا ببرند که فلسطینی‌ها بگویند ما اشتباه کردیم به حماس رأی دادیم. **عطایی:** حملات اسرائیل به لبنان بسیار بی سابقه است و با انگیزه فلج کردن زندگی روزمره مردم برای یک مدت طولانی صورت می‌گیرد. واقعاً چه منطقی پشت سر تخریب تأسیسات زیربنایی یک کشور و پل‌ها و جاده‌های داخل شهرها و بیرون شهرها می‌تواند باشد، جز آن که به لبنانی‌ها ثابت کنند اگر قصد رأی دادن به مقاومت و حفظ حزب‌الله را دارید، هزینه سنگینی باید بپردازید.

به هر صورت تثبیت سیاسی حزب‌الله در داخل و وزن نظامی آن در کنار مرزهای اسرائیل زمینه‌های این جنگ را به وجود آورد و تنها اسرائیل منتظر یک فرصت بود. اگر به تجربه اشغال لبنان در ۱۹۸۲ رجوع کنیم، به باور من اسرائیل بهانه لازم برای سرکوب حزب‌الله را دیر یا زود پیدا می‌کرد. زمانی که جناح ابونضال، سفیر اسرائیل را در لندن ترور کرد، سازمان آزادیبخش فلسطین و عرفات نه تنها رابطه‌ای با این جناح نداشتند، بلکه به دلیل رقابت‌های درونی، ابونضال را از ساف اخراج کرده بودند. همین موضوع بهانه اشغال سراسری لبنان

توسط اسرائیل شد و هیچ‌کس به فریادهای عرفات توجه نشان نداد که می‌گفت نه فتح و نه دیگر سازمان‌های فلسطینی مستقر در لبنان، نقشی در ترور سفیر اسرائیل نداشتند.

هم‌اکنون زاویه و هم‌اکنون از منظر انگیزه‌ها و اهداف اسرائیل و حتی از منظر دستاوردها، شباهت‌های زیادی میان حمله کنونی اسرائیل با حمله ۱۹۸۲ به لبنان وجود دارد.

**میشمی:** نصرالله اعلام نمود هرکس قصد مذاکره دارد با سینیوره و نبیه‌بری مذاکره کند. این سیاست داهیان‌ای بود که اعلام وفاداری به دولت مرکزی بود. اعلام این که این حملات از سوی سوریه یا ایران نبود و اگر می‌بود لاقلاً منتظر حمله به آنها می‌شدیم و بعد موشک‌هایمان را شلیک می‌کردیم.

**عطایی:** همچنین حزب‌الله اعلام کرد که دولت از عملیات ما اطلاع داشته است. حزب‌الله در ماه‌های قبل بارها عنوان کرده بود که به زودی سمیرقنطار (اسیر لبنانی در اسرائیل) را در خانه می‌بینیم. حسن نصرالله در جلسات دولت نیز گفته بود که ما برای آزادی گروه‌گان‌ها به عملیات دست خواهیم زد. همچنین در منشور توافق دولت حاکم کنونی حق عملیات برای مقاومت حزب‌الله به رسمیت شناخته شده است و کارشان غیرقانونی نبود.

**میشمی:** تحلیلی هم می‌گوید اولمرت جناح میانه‌روی اسرائیل بود و این حمله منجر به حاکمیت جناح تندرو شد. **عمیرپرتز:** وزیر دفاع عضو حزب کارگر است، اما تندروتر از بقیه

عمل کرد. قبل از جنگ هم نظرسنجی‌ها نشان می‌داد بیشتر مردم اسرائیل مخالف سیاست‌های میانه‌روانه اولمرت هستند، یعنی چپ و راست آنجا پادگانی است و جنگ می‌خواهند.

روز قبل از حمله اسرائیل یک بیانیه مشترک هم بین گروه‌های فلسطینی از جمله حماس و فتح امضا شد که خیلی به تداوم آتش بس کمک می‌کرد و تلویحاً اسرائیل را پس از ۱۹۶۷ در کنار کلیه قطعنامه‌ها نیز به رسمیت شناخته بود. اینها نشان می‌دهد که جنگ با غافلگیری حزب‌الله حتمی‌الوقوع بود. ارزیابی ده‌روزه جنگ برای اولین بار ضربه‌پذیری اسرائیل را نشان داد. حال حتی اگر حزب‌الله نابود شود، تکنولوژی موشک‌سازی و کاربرد آن در لبنان توده‌ای شده است و گروه‌های مقاومت زیادی به وجود خواهند آمد.

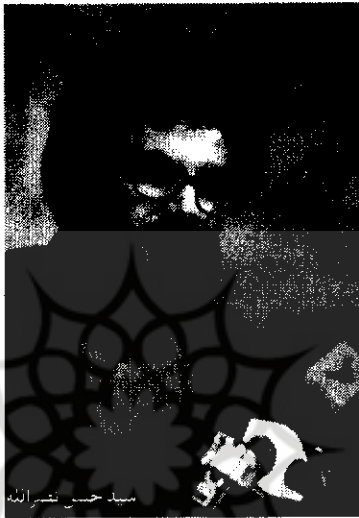
**عطایی:** در سال ۱۹۸۲ نیز وقتی اسرائیل نیروی زمینی وارد لبنان کرد نتوانست فتح را ریشه‌کن کند و در نهایت این سوریه و امل بودند که نتوانستند فتح را از لبنان اخراج کنند. در مورد سرانجام این جنگ تردیدها در داخل اسرائیل از همان روزهای اول قابل مشاهده بود. هاآرتض در سرمقاله‌ای در روز دوم جنگ نوشته بود که ما قبلاً با حزب‌الله مذاکره کرده‌ایم و کار تازه‌ای نیست، چرا امروز با آنها مذاکره نمی‌کنیم.

**میشمی:** نصرالله گفته بود که ما هرکجا مورد اصابت قرار می‌گیریم، خبرنگار می‌بریم و اعلام می‌کنیم چرا که شهادت افتخار است، اما اسرائیلی‌ها ضربات وارده به خود را سانسور می‌کنند.

**عطایی:** نکته قابل توجه این است که ارتش اسرائیل که خود را ارتشی اخلاق‌گرا و در عین حال مکانیزه می‌داند، اینک خود را در رویارویی با یک گروه چریکی می‌بیند و یکی از دلایل انتساب عملیات حزب‌الله به ایران و سوریه در رسانه‌های اسرائیلی ناشی از این است که اسرائیل در نبرد با حزب‌الله، غرور خود را ضربه خورده می‌یابد و لذا قصد نسبت دادن جنگ به این دو کشور را دارد.

**میشمی:** آقای هاشمی در خطبه نماز جمعه تهران گفتند اگر ارتش لبنان یا سازمان ملل حایل شود، مناسب است اما ارتش اسرائیل هر دو را رد کرده و تنها موافق حضور ناتو هستند.

**عطایی:** اواسط دهه ۱۹۸۰ پس از قتل عام آوارگان فلسطینی در صبرا و شتیلا و عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان، نیروهای چندملیتی در لبنان به عنوان حایل حضور یافتند. در آن زمان سازمان جهاد اسلامی که در واقع بخش عملیات خارجی حزب‌الله بود در دو عملیات هم‌زمان به مقر تفنگداران دریایی آمریکایی و فرانسوی حمله کرد و ۲۴۰ سرباز آمریکایی و ۹۰ سرباز فرانسوی را کشت. پس از آن، این نیروها از لبنان رفتند و آمریکا دست به دامن حافظ اسد شد تا با حضور در لبنان قدری فضا را آرام کند، یعنی این راه قبلاً آزموده شده و در شرایطی که حزب‌الله قدرتمندتر است حضور این نیروها بدون موافقت حزب‌الله و سوریه، منبع بی‌ثباتی و تنش‌زایی خواهد بود.



سید حسن نصرالله



در اینجا بد نیست به این نکته هم اشاره کنم که دولت سوریه که همواره به دنبال تثبیت نیروهای میانه رو و سنتی در لبنان بوده می تواند به بهترین وجه همان نقشی را برای آمریکا در مقابل حزب الله ایفا نماید که در سال های دهه ۱۹۸۰ ایفا کرد. البته این قضیه منوط به تضمین های جدی آمریکا در عرصه های مختلف و از جمله به رسمیت شناختن نفوذ این کشور در لبنان هست. از این رو سخنان بوش درباره نقش سوریه در بحران کنونی، تأیید نفوذ این کشور در لبنان در قالب زبانی تهدید آمیز بود. سوریه تاکنون از برنده های این جنگ بوده و باید منتظر بود و دید آیا دوباره این شعار معروف حافظ اسد تحقق می یابد که راه حل بحران های خاورمیانه از دمشق می گذرد؟

**میشمی:** مطبوعات خارجی هم معتقدند ایران سیر جدایی از جنبش های اسلامی را طی کرده، بخش عربی خطبه ها را قطع کردند. در واقع از نظر آنها ایران یک نظام رسمی شده و قادر به انجام هر عملی نیست، لذا تداوم انقلاب را نهضت های اسلامی مانند حزب الله و حماس پیش می برند.

**عطایی:** آنها با داشتن هویت مستقل از ایران و هر جای دیگری امکانات می گیرند، اما در خط مشی، خودشان تعیین کننده اند. رابطه میان ایران و حزب الله خطی و یکسویه نیست. حزب الله از گروه ها و لایه های مختلف تشکیل شده و این مسئله منجر به تفاوت هایی در نگرش های

ایدئولوژیک و خط مشی آنها می شود، چنان چه می دانیم بین علامه فضل الله (هرچند جزو ساختار رسمی حزب الله نبود)، سیدعباس موسوی، شیخ صبحی طفیلی و ابوهشام تفاوت های جدی وجود داشت. همچنین تصمیم گیری در حزب الله شورایی است و نظرات رهبران سیاسی و فرماندهان نظامی برخاسته از سه منطقه اصلی شیعه نشین، یعنی بقیع، جنوب و بیروت در آن هماهنگ می شود. ضمن این که جدا از این تکثر داخلی، حزب الله در منطقه ای فعال است که باید حساسیت های متفاوتی را لحاظ کند، (سوریه، جناح های لبنان، ایران و...) لذا بسیار هوشمندانه باید تصمیم بگیرند. مسائل ناشی از انحلال دفتر نهضت های آزادیبخش (زیر نظر آیت الله منتظری) و اختلافات میان محتشمی و هاشمی رفسنجانی بر سر پایان دادن بحران گروگان ها در لبنان، به رهبری حزب الله آموخته است که نفوذ مستقیم جمهوری اسلامی ناگزیر باعث فراق کنی جناح بندی های داخلی آن به درون این گروه می شود و بایستی از آن اجتناب کرد.

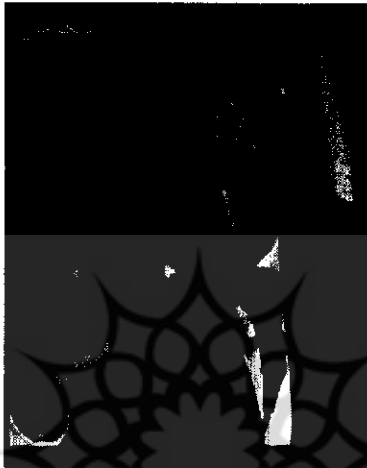
**میشمی:** به نظر من، پس از خروج سوریه از لبنان قدرت مانور حزب الله بیشتر شد تا زمانی که سوریه حضور داشت. یک عامل بازدارنده بود. در آن زمان حزب الله یک هوایمای بدون سرنشین بر فراز اسرائیل به پرواز درآورد و سالم برگرداند، اسرائیل روی سوریه فشار آورد. بلافاصله فاروق الشرع وزیر خارجه سوریه به ایران آمد و توضیح خواست، اما حالا که سوریه نیست نمی توان به آنها فشار آورد تا آنها هم فشار را به حزب الله منتقل کنند؛ از سویی قدرت مانور حزب الله هم بیشتر شده است. اگر سوریه در لبنان بود این ابتکار حمله و گروگان گیری انجام نمی شد و اگر می شد سوریه گروگان ها را تحویل می داد.

**عطایی:** سوریه پیش از این هم نقش رادیکال های جناح های مختلف را محدود کرده است، برای نمونه این کار را با جمع جوع در مسیحیان و شیخ سعید شعبان در اهل سنت لبنان انجام داد و مدتی هم در قالب حمایت از امل یا حزب الله وارد جنگ شد.

**میشمی:** یعنی می توان به این نتیجه رسید که اگر آمریکا بنای مذاکره با سوریه را داشته باشد، سوریه حتی روی حزب الله هم با آنها توافق می کند. این موضوع دور از انتظار نیست.

**عطایی:** شما فکر می کنید جناح های تندروی ایران می توانند در تحولات اخیر نقش داشته باشند؟ البته شما به موضوع ایران اشاره کردید اما گفتید که جناحی هم هست که نمی خواهند مصالحه ای انجام شود؟

**میشمی:** بله، چنین جناحی در ایران موجود است. آنها معتقدند که آمریکا در عراق به گل نشست. آن زمان که آمریکا به عراق حمله کرده بود خود آمریکایی ها معتقد بودند در صورت حمله آمریکا به ایران ۱۰٪ مردم (هفت میلیون نفر) مقاومت می کنند. اما وقتی آمریکا صدام را ساقط کرد، در مقطع تثبیت دچار مشکل شد. جنگ های فرقه ای و تروریسم، خود بزرگترین معضل عراق شد تا حدی که روشنفکرانی که در انتظار تکرار بهار بغداد بودند، ناامید شدند و متوجه وضعیت وخیم آنجا شدند. اینها



در نهایت به این نتیجه رسیدند که اگر آمریکا به ایران حمله کند، به گل واقعی می نشاندش و مانورهایی در زمین و دریا نیز انجام شد. آنها می گویند اگر آمریکا به ایران حمله کند، مردم دور حاکمیت جمع می شوند و نمی توانند ایران را از پای درآورند، اما اگر این نیروها خودشان به آمریکا حمله کنند، مردم را از دست می دهند. در صورت حمله آمریکا ناسیونالیسم قوی مردم ایران - که خود را در مسابقات فوتبال نشان داد - آمریکا را با خطرات جدی روبرو می کند.

**عطایی:** یک نکته هنوز خوب شکافته نشد، این که نقش جناح رادیکال ایران چه بوده است؟

**میشمی:** از کینزر گرفته تا هوشنگ امیراحمدی همه می گویند آمریکا توان حمله به ایران را ندارد و حتی به ایرانیان مقیم خارج می گویند که از موضع دموکراسی برخوردارند نه براندازی؛ چرا که در صورت حمله فقط نیروی نظامی - امنیتی است که جوهر حرکت می شود و جریان های سیاسی به زیر کشیده می شوند و روند دموکراسی مخدوش می شود. در حال حاضر با وجود همین شرایط بسته حضور زنان در دانشگاه بیشتر می شود، نشریات و NGO ها فعال اند و اینها همه نشان از رشد روند دموکراسی دارد.

از منظر نتایج عملیات حزب الله نیز با توجه به این که ایران با حدود ۲۰ کشور همسایه اولین گاز دنیا را بعد از روسیه، دومین نفت را بعد از عربستان و رتبه چهارم معادن را در دنیا دارد. بنابراین در منطقه ای که دو سوم ذخایر نفت دنیا در آن است و زنه ای تأثیرگذار است. همچنین مواضعش در افغانستان و عراق با آمریکا همسو بود؛ لذا هرگونه حمله به ایران ثبات منطقه را بر هم می زند. شایان ذکر است که در ایران نوآوری

در دین هم بسیار بوده، مطرح شدن اسلام روشمند در ایران خود پدیده‌ای منحصر به فرد است. ما مراحل راکه کشورهای دیگر نسبت به دین در حال گذراندن هستند از سر گذرانده و در حال دستیابی به لایه‌های عمیق‌تر اسلام هستیم که با دین‌گریزی متفاوت است.

**عطایی:** در مورد دستاوردهای عملیات حزب الله هم نیاز به یک دسته‌بندی داریم.

**میشی:** عملیات حزب الله هم به‌طور مشخص اصلاح راهبرد است. تا قبل از این عملیات، مسائل فرعی زیادی از قبیل قومیت‌ها، نژاد و فرقه‌ها اصلی می‌شد، اما این وضع جدید به اصلاح راهبرد در جهت درگیری کل منطقه با اسرائیل و متعاقب آن در صورت حمایت امریکا، با امریکا نیز خواهد انجامید که مسئله اصلی است و این بالاترین دستاورد است که حتی در صورت شکست نهضت، این اصلاح خط‌مشی انجام شده است. اصلاح راهبرد نیاز به هزینه دارد، گاهی یک خط‌مشی غلط، یک میلیون کشته می‌گیرد، ولی مصداق هرزروی نیرو می‌شود، اما در یک خط‌مشی درست عده‌ای کمتر شهید می‌شوند، ولی اثرگذارند و در این سیر خون شهید به بسیج نیروهای دیگر می‌انجامد.

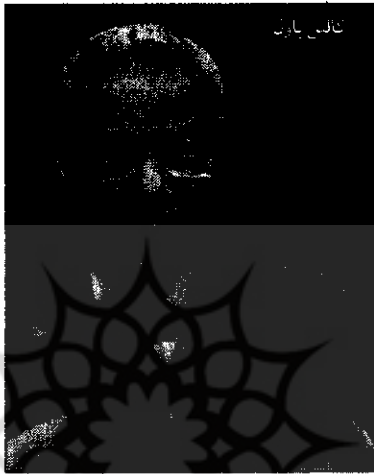
**عطایی:** در هفته گذشته به‌طور بی‌سابقه‌ای در غزه پرچم حزب الله یا عکس

نصرالله را در دست می‌گیرند. من پیش از این با یکی از روشنفکران غزه مصاحبه می‌کردم، می‌گفت ما هیچ‌گاه از ایران، حزب الله یا نصرالله اسم مستقیم نمی‌آوریم، چرا که در غزه گرایش‌های متعصب سنی وجود دارند. حتی در خود حماس هم همین‌طور است، اما این تضاد به یکباره برداشته شد نه تنها در فلسطین، که در مصر، اردن و عربستان.

**میشی:** باید اضافه کرده‌که در این نبرد کل زرادخانه هسته‌ای اسرائیل، ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای و کل تجهیزات هسته‌ای آنها بی‌ثمر شد. نیروی هوایی اسرائیل که بزرگ‌ترین نیروی هوایی منطقه است و به شکار کارخانه لبنیات و بمباران خیابان مشغول است و در واقع در حال حمله به اهداف غیرنظامی و بی‌دفاع و بی‌گناه است. حزب الله ثابت کرد که نقش ایمان و کیفیت نیرو چه اندازه مهم است.

در سال ۱۹۸۳ یک سناتور امریکایی گفت مشکل تمدن غرب اینجاست که بزرگ‌ترین تنبیه در غرب اعدام است اما در جنوب لبنان مرگ را سرآغاز زندگی نوین می‌دانند. "وَأُذَارَ الْآخِرَهُ لِهَيْبَةِ الْحَيَوَانِ" در واقع ترجمه یک آیه از قرآن از زبان او جاری شد. این سناتور معتقد بود بن‌بست تمدن غرب در این نقطه است و شهادت، اخروی‌گری و معادباوری در مقابل سودجویی و عافیت‌طلبی قرار گرفت. حزب الله ضربه‌هایی که پذیرفته اعلام می‌کند، اما اسرائیل از اعلام آنها می‌ترسد. در واقع جوهر این پیروزی همین است.

به هر صورت با این اوصاف اسرائیل هم زمانی شروع به حمله کرد که در آستانه انتخابات سنا در امریکا است و دست امریکا بسته است چرا که جناح‌های مختلف امریکا به رأی یهودی‌ها نیازمندند، البته جناح



نالی باران

تند - نتوکان‌ها - خیلی افراطی از اسرائیل دفاع کرد و می‌کند. بولتون رسماً گفت به لحاظ اخلاقی یک اسرائیلی و یک عرب برابر و قابل قیاس نیستند. در بین نتوکان‌ها کسانی همچون داگلاس فیث، لانی و الیوت آبرایمز مواضع ضد مذاکره دارند و جنگ طلب جدی هستند، اما به نظر من سیاست کلی امریکا پس از جنگ عراق تغییر کرده است.

**عطایی:** پس موضع امریکا در شورای امنیت با وتوی طرح میانجی‌گری به چه معناست؟

**میشی:** اول آن‌که امریکا در افکار عمومی حتماً از وتو به نفع اسرائیل استفاده می‌کند، دوم این‌که نزدیک انتخابات است و رأی یهودی‌ها را نیاز دارد. سوم این‌که جان بولتون مورد وفاق همه نیست و با انتخاب او بسیاری بر این باور بودند که بوش قصد عقب‌نشینی از مواضع جنگی خود را دارد، برای همین هم کسی را می‌خواهد تا در مجامع بین‌الملل حضور یابد که در کلام تند باشد و از مواضع قبلی امریکا دفاع کند. به همین دلیل بوش با وجود مخالفت‌ها با استفاده از اختیارات خود بولتون را انتخاب کرد.

این جنگ برخلاف جنگ‌های سابق که بین دولت‌های عرب و اسرائیل بود، ابعاد توده‌ای دارد و ممکن است به سرنگونی دولت‌های دیگر نظیر اردن و مصر بینجامد. در عراق هم با توجه به پتانسیل چپ توده‌ها ممکن است شاهد عمل حاکمیت و مردم آنجا علیه امریکا باشیم. تظاهرات اردن و مصر تا اینجا بسیار پرتنش و همراه با درگیری با نیروهای دولتی بوده است.

یک نکته را نباید فراموش کرد که سازمان ملل و اسرائیل مدام قطعنامه ۱۵۵۹ را خاطر نشان می‌کنند، در حالی که نصرالله می‌گوید اگر قرار است قطعنامه‌ای اجرا شود، تمام قطعنامه‌ها اجرا شوند. بنابر قطعنامه ۲۴۲، اسرائیل باید از کل مناطق اشغال شده در سال ۱۹۶۷ خارج شود، ولی نرفته است، واژه اراضی (Occupied Territories) در قطعنامه قید شده است.

**عطایی:** رابطه حزب الله با دولت لبنان نیز در این جریان جالب توجه است. نقش حزب الله به عنوان جریان مقاومت در برابر اشغال، طی سال‌های گذشته این بوده که بمانند یک ضربه‌گیر در مقابل دولت لبنان عمل می‌کرد؛ یعنی حملات اسرائیل بیشتر متوجه حزب الله بود تا دولت لبنان. لذا دولت هم به حزب الله نیاز دارد در این جریان دولت از روز اول اعلام کرد که از عمل حزب الله بی‌اطلاع بودیم. تا حمله اسرائیل تنها معطوف به حزب الله شود. دولت سنیوره سعی کرد از این جنگ فاصله بگیرد و وقتی سفیر لبنان در امریکا در مصاحبه‌ای گفته بود راه حل این مسئله حمله نبود، بلکه مبادله اسرا بود، به لبنان احضار و مورد بازخواست واقع شد.

**میشی:** امیدوارم این تحقیر کردن‌ها و خشونت‌ها تمام شود و همه اقوام و ادیان در کنار هم زندگی کنند و این مقاومت پایانی بر مثنی زورگو و غاصب اسرائیل باشد. ماشعار نابودی نمی‌دهیم، سیر طبیعی حوادث همان‌طور که گفتیم به زبان اسرائیل است.